

ملکه مقدم زن نویسندہ و پزشک الجزیره ای گفتگو با



یکشنبه ۹ خرداد ۱۳۸۹ - ۳۰ می ۲۰۱۰

Florence Hervé

برگردان ناهید جعفرپور

ملکه خیلی زود مبارزه بر علیه استعمار، بنیادگرایی و تبعیض جنسیتی را آغاز نمود. وی بعنوان بزرگترین بچه در میان ۱۰ خواهر و برادرش در الجزیره رشد نمود و از همان کوچکی متوجه شد که وی بعنوان زن اصلاً به شمار نیامده و مجبور است خود را با شرایط وقف دهد اما وی این مسئله را نپذیرفت و بر خلاف خواست پدرش و با پشتیبانی مادر بزرگش که زنی ایلاتی بود به دبیرستان راه یافت. از این زمان کتاب برای وی خانه اش شد و محلی برای پنهان شدن و فرار از اوضاع دور و برش. در آنجا مالکه با نویسندگانی چون کافکا، داستایوسکی، فایلکنرو دیگر نویسندگان مشهور جهان آشنا گردید. وی از معلمان و پزشکان روحیه گرفته و به همین دلیل هم در شهر اوران تحصیلات دانشگاهی در رشته پزشکی را آغاز نمود و از آزادی در محیط دانشگاه لذت برد. وی در گفتگویی که ما اواخر آپریل در مونت پلیر فرانسوی با وی داشتیم گفت که دوران دانشجویی بهترین لحظات زندگی وی در الجزیره بوده است.

وی بزودی تجربه نمود که استقلال ملی هیچ ضمانتی برای آزادی فردی نیست. بنیادگرایی تجدید حیات شده، فقدان آزادی برای زنان و مناسبات خانوادگی فشار آمیز باعث شدند تا ملکه از الجزیره رمانده شود؛ رفتن از الجزیره به این مفهوم بود که وی نمی خواهد دیگر برده خانواده باشد. از مرزها گذر کردن برزندگی مالکه تسلط یافت. وی تحصیلاتش را در سال ۱۹۷۷ در تبعید (پاریس) به پایان رساند. عشق و علاقه به گذر از روی آب ها بعد ها وی را از طریق دریای مدیترانه بطرف مونت پلیرکشاند. در مونت پلیر بود که ملکه دوره تخصص خویش را بپایان رساند و بعنوان متخصص کلیه در محله مهاجرین بکار مشغول گشت.

نوشتن برای وی نیازی روزانه شد. بعد از به پایان رساندن اولین رمان موفقیت آمیزش بنام انسانهای آبی (۱۹۸۹) مجدداً به کار طبابت خود پرداخت. ملکه به این کار نیاز دارد و می گوید: برای من

بعنوان زن اینجا جایی برای آموزش اجتماعی است.

ملکه به زبان محلی خود می نویسد. در الجزیره مستقل زبان بربر که امروز فقط از سوی 30% مردم گویش می شود ممنوع گشت. مفهوم این کار این بود که میبایست بسوی استفاده از زبان کلاسیک عربی برگشت. زبانی که آموزش آن به مسلمانان سپرده شد و در آن دیگر از روح انتقادی و ادبیات و شعر اثری نبود. در واقع آزادی که بیانش زبان و گویش است نقص عضو شد.

اولین رمانهای وی در باره داستان های غمناک تاریخی است. در باره سرنوشت های غمناک و تلاش های آزادی بخش: سلطان، دختر بیگانه (1993 تا 1996)، زمان ملخ ها (1995 تا 1998)، رویاهای خرد شده (1997 تا 2004). در تمامی این رمانها زنانی که بر علیه زندانی شدنشان و بر علیه محصور شدن های سنتی بر می خیزند و برای آزادی شان بشدت می جنگند در مرکز قرار می گیرند.

در این رمان ها تابوها شکسته می شوند. مثلا در رمان اسرارمادر (2008 تا 2009). در تمامی این کتاب ها در باره زندگی در بیابان (کویر) و فعالیت ها بر علیه بنیادگرایان و تبعیض بر زنان سخن گفته می شود.

وی وارد سیاست نمی شود. بعلاوه نویسنده منتقد ترجیح می دهد موضعی مستقل و دور از احزاب داشته باشد. وی زمانی که مهم بداند سکوت نخواهد کرد و صدایش به وضوح شنیده می شود. به این خاطر هم در سال 2003 وی جزء 70 شخصیتی است که در مجله "اله" دادخواستی برای ممنوع نمودن روسری و چادر بعنوان "سمبل آشکار تبعیض بر زنان" می نمایند.

در سال 2008 زمانیکه دادگاهی در لی له فرانسوی ازدواجی را ملغی می کند زیرا که عروس در باره " دختر بودنش" دروغ گفته بوده است، وی "مانیفست دروغ گو ها" را امضا نمود و از این طریق نه به رسمیت شمردن رسوم مذهبی از این نوعش توسط دستگاه قضائی فرانسوی گفت.

در سال گذشته وی "مانیفست 144" را امضا نمود و از این طریق علنا اعلام نمود که "انسانهای بدون مدارک" را باید کمک نمود و یا آماده بود که اینکار را کرد. مسئله ای که در قوانین فرانسه ممنوع است و جرم شناخته می شود.

برای برخی این نویسنده زن خاری در چشم است. این مسئله را وی در سال های 90 حس نمود زمانیکه در فرانسه بیشماری از الجزیره ای های

مترقی بقتل رسیدند.

همچنین وی هم از سوی بنیادگرایان تهدید به مرگ گشت. از این روی به توصیه پلیس چندین ماه نزد دوست دخترش پنهان گشت. بعد از آن مجدداً قلم را در دست گرفت.

در حال حاضر ملکه در تنهائی خانه روستائی اش در مونت پلیر روی دهمین رمانش کار می کند. رمانی که مخلوطی از خیال و بیوگرافی و واقعیت است. چون رمان " زنید " که آنطور که خود می گوید "موضوع بر سر دریا است خواهر دوقلوی بیابان و فضای آزادی".

حجاب، قدرت سیاسی و تجربه‌ی کشف حجاب

چهارشنبه ۵ خرداد ۱۳۸۹ - ۲۶ می ۲۰۱۰ 

گفت‌وگو با فریبا داودی مهاجر، فعال حقوق زنان درباره‌ی مسئله‌ی حجاب
پایانته‌آ بهرامی

فریبا داودی مهاجر، از فعالین حقوق زنان براین باور است که رابطه‌ی مستقیمی بین حفظ حجاب و اعمال قدرت سیاسی در ایران وجود دارد: «همیشه حکومت از کنترل حجاب زنان، در واقع برای نشان دادن میزان قدرت خودش به جامعه استفاده کرده است. در واقع به بهانه‌ی حفظ حجاب، خیابان‌ها، کوچه‌ها و همه‌ی نهادهای مختلف اجتماعی را پلیسی و چهره‌ی شهر را امنیتی کرده و همه‌ی شهر را تحت کنترل بازرسی خود قرار داده است.

بن مایه‌ی این نوشته بر پایه‌ی پیوند بین حجاب و اعمال قدرت سیاسی در ایران قرار دارد. بهانه‌ی اول: حراست دانشگاه تهران از اجباری شدن مقنعه در این دانشگاه خبر داده و اعلام کرده از این پس از ورود دانشجویان بدحجاب دختر و پسر جلوگیری می‌شود. کارشناسان بر این باورند که طرح فعلی، قدمی دیگر در مسیر کنترل فضاهای عمومی

است. این بار اما کنترل تنها شامل زنان نمی‌شود. بهانه‌ی دوم: طرح عفاف و حجاب، در دوران دولت خاتمی در سال ۸۲ به تصویب شورای عالی انقلاب رسید، ولی اجرای آن مسکوت ماند. تا آن که در نخستین سال دولت محمود احمدی‌نژاد، یعنی دولت نهم، تصویب و قابل اجرا شد. تمرکز این طرح بر مسئله‌ی حجاب زنان براساس موازین اسلامی بود. مریم مجتهدزاده، رئیس کمیسیون مرکز امور زنان و خانواده‌ی ریاست جمهوری اعلام کرده اگر کار فرهنگی در گسترش حجاب نتیجه ندهد، ممکن است مسئولان مجبور به استفاده از زور شوند. استفاده از زور به این معنی است که محیط می‌تواند پلیسی شود.

به عبارتی باید‌ها و نبایدها، قضاوت‌ها و ارزش‌گذاری‌ها به نام حفظ حجاب، از همان ابتدای انقلاب چترش را پهن کرد و به تدریج آن را به شکل یک فرهنگ و یک رویه در زمان‌های مختلف ایجاد کرد. به گمان من با نام حجاب شروع به محدود کردن آزادی‌های عمومی جامعه کرد. کنترل حجاب یک ترفند است تا همیشه جامعه در کنترل نهادهای کنترل‌کننده باشد. حجاب تبدیل می‌شود به امری حیثیتی و ناموسی برای حکومت، که آیا فردی وفادار به نظام هست یا نیست. مسئله‌ی حجاب شخصی تبدیل می‌شود به موضوعی سیاسی که در قدرت و انحصار مردانی است که در قدرت حضور دارند.»

حجاب، پله‌ی ترقی!

برخی فعالین حقوق زنان براین باورند که حکومت از طریق کنترل حجاب، به حوزه‌ی کنترل در بدن، فکر و سکسوالیته نیز وارد شده. حکومت برای اعمال این کنترل، دست به مکانیسم‌های مختلفی برای پیشبرد سیاست خود می‌زند. سیاست تشویق حجاب برتر، یعنی مثلاً چادر یا مقعنه، در قبال دادن مزایای شغلی، تحصیلی و غیره.

فریبا داودی مهاجر، روزنامه‌نگار در این زمینه معتقد است: «حکومت از طریق کنترل حجاب به یک سیستم مهارکننده فکر، عمل و هویت وارد شد و ممنوعیت‌ها، تابوها و تفاسیر جدید ایجاد کرد. حکومت اسلامی می‌آید و برای حفظ حجاب مزایای مختلفی را می‌دهد. شما وقتی که می‌خواهید استخدام شوید در یک اداره دولتی، حتماً باید از گزینش‌هایی رد شوید. آن گزینش‌ها چادر و حجاب شما است، روسری و مانتو شما است. حتی باور کنید که رنگی که برای مقعنه‌تان استفاده می‌کنید، همه‌ی این‌ها تعیین می‌کند که آیا شما می‌توانید معلم بشوید؟ آیا شما می‌توانید در یک اداره دولتی شاغل شوید؟ در واقع رواج یک اعمال قدرت است که از خانه شروع می‌شود تا به اجتماع در شکل‌های

مختلف نیز می‌رسد.

حالا در دانشگاه یکجور است، در گرفتن پست‌های مختلف سیاسی- اجتماعی جور دیگری. من آدم‌های زیادی را دیده‌ام که واقعاً معتقد به حجاب نبوده‌اند، حتی مردان، اما برای این که بتوانند پستی را در جاهای مختلف داشته باشد، حتی در شهرداری، خانواده‌شان را موظف کرده‌اند به این که حجاب را رعایت کنند. کسانی که در ایران زندگی می‌کنند، می‌دانند که واقعاً برای رشد، ارتقا، داشتن کار خوب و همه‌ی این‌ها، چه قدر میزان حجاب می‌تواند عنصری کلیدی باشد.

بانیان طرح امنیت اجتماعی در واقع به اسم ارتقای عفت عمومی می‌خواهند که بر ذهنیت جامعه و رفتارهای عمومی مردم حضور دائمی داشته باشند. یعنی مرتب، هر سه‌ماه چهارماه، با طرح این موضوع به مردم می‌گویند که ما هستیم و همه‌جا هم هستیم. یعنی این نظام با روابط و قدرتی که برآن حاکم است و کاملاً مستبدانه، از بالا و پدرسالارانه است، به آن‌ها مدام تذکر دهد و یادآوری کند که ما حضور داریم. همین هم هست که می‌بینید رونداش دائمی نیست. سه‌ماه یا یک‌ماه هستند، چهارماه نیستند. برای این که نظام نمی‌خواهد حتی یک‌سره به این جریان فشار دائمی عادت کنید، تا مبادا علیه آن عصیان کنید. این نظام می‌خواهد تو را امیدوار کند که خب حالا سه‌ماه آرام شد، یا یک‌ماه شلوغ می‌شود و دوباره سه‌ماه دیگر آرام می‌شود.»

نفی حجاب اجباری

فریبا داودی مهاجر، اگرچه در خانواده‌ای غیر مذهبی به دنیا آمده، اما در نوجوانی و در اوایل انقلاب به اختیار حجاب را برگزید. او در روند سه دهی اخیر پس از انقلاب ۵۷، حجاب اجباری را یکی از نمادهای سرکوب و تحقیر می‌شمارد و به همین دلیل، برداشتن حجاب را نوعی فریاد علیه این تحقیر و سرکوب می‌داند. او نه تنها در تئوری، بلکه در عمل به برداشتن حجاب همت گماشت.

وی از تجربه‌ی سخن می‌گوید که نوعی تابو شکنی محسوب می‌گردد: «من حجاب را در یک روایت کاملاً ساده و با صداقت کامل پذیرفتم. البته تصور می‌کردم که حجاب برای زن و جامعه مصونیت ایجاد می‌کند و نگاه ابزاری به او را کم می‌کند. فکر می‌کنم کسانی که به این صورت حجاب را پذیرفتند و زیر این پروسه رفتند، از صداقت و حسن نیت آن‌ها به نوعی سوء استفاده شد. حکومت این کار را نه با یک زن، بلکه به نوعی با هزاران هزار زن و به انواع مختلف انجام داد. یعنی یک‌دفعه

به یک گفتمان غالب تبدیل شد که: داشتن حجاب یعنی این که غربزده نیستی.

من فکر می‌کنم حتی آن‌هایی که به دلیل اعتقادات دینی حجاب دارند، باید حساب خودشان را از حجاب اجباری که حکومت رایج کرده است جدا کنند. دقیقاً بهترین روز این جدا کردن را شما در تظاهرات جنبش سبز می‌بینید که همه‌ی زنان، چادری، مانتویی کامل و بی‌حجاب، در کنارهم قرار می‌گیرند برای دستیابی به آزادی و حقوق بشر و حقوق انسانی. آن‌هایی که چادری و با حجاب بیش‌ترند، با این روش حساب خودشان را از آن پوشش اجباری جدا می‌کنند. یعنی می‌گویند مثلاً ما می‌توانیم باحجاب باشیم، اما با حکومت نیستیم.

واقعیت این است. زمانی که من آرام آرام فهمیدم این حجاب، که گفتم در چهارده سالگی خودم انتخاب کرده بودم، باعث جدایی من از بقیه‌ی زنان جامعه می‌شود و از آن برای سرکوب و اعمال ظلم و قدرت استفاده می‌شود، به آن شک کردم؛ به‌خصوص به حجاب اجباری شک کردم. در واقع به نوعی دیگر نمی‌خواستم یکی از نشانه‌های این سرکوب را با خودم حمل کنم. سرکوب در خانه، اجتماع، سیاست و همه‌جا. وقتی که اجباری شد، حتی تحقیر و فروپاشی اخلاقی را در جامعه با خودش همراه کرد.

این وضعیتی است که ما امروز در ایران شاهدش هستیم. من واقعاً معتقدم که جنایت رژیم در زندان و شکنجه و اعدام خلاصه نمی‌شود. رژیم در واقع فاقد مشروعیت است، چون از اعتماد مردم و صداقت آن‌ها در جریان یک انقلاب سوء استفاده کرد. در واقع ارزش‌های مردم را به بازی قدرت گرفت و به آن‌ها رنگ و لعاب مذهب و ضدامپریالیسم داد. من فکر می‌کنم این حکومت مشروعیت ندارد، چون شادی و زندگی و عشق و امید این مردم را به بازی گرفته است.

اگر شما امروز مردم را در خیابان‌ها می‌بینید، به این دلیل است که دنبال آن منزلت، آن شادی، آن عشق، آن امید و آن احترام از دست رفته‌اند. شما ببینید، این جوانی که امروز شاعر، نویسنده یا خواننده و موسیقیدان است، واقعاً نباید برای این که بتواند شعر بگوید، داستان بنویسد، آواز بخواند و آهنگ بزند، سنگ در دستش بگیرد، باتوم بخورد و کشته شود. در واقع برداشتن این حجاب یک فریاد است، یک فریاد اعتراض. برای این که بگویم، من حتی با داشتن یک روسری، نمی‌خواهم با گفتمان رژیمی همراه شوم که از حجاب اجباری برای سلطه‌اش استفاده می‌کند.»

حجاب ابزاری برای خشونت

فریبا داودی مهاجر، روند بسیار دشوار و کشمکش‌های درونی و بیرونی خود را برای برداشتن حجاب بازگو می‌کند. او بالاخره می‌تواند خود را از همه‌ی قضاوت‌های فامیل، دوستان، خانواده و همسر برهاند و چادر و روسری را که برایش نماد تحقیر و حجاب اجباری بود کنار بگذارد: «واقعیت این است که من هم مثل خیلی از آدم‌های دیگر دارای محدودیت‌های مختلفی بودم، از جمله محدودیتی که در خانواده‌ام داشتم. نه از سوی خانواده‌ی پدری‌ام، بلکه از سوی خانواده‌ای که با آن زندگی می‌کردم.

آن نه تنها قضاوت بود که از نوع بدترین خشونت‌هایی است که به آدم می‌شود، بلکه اعمال خشونت هم به اشکال مختلف بود. یعنی شما در واقع به جایی می‌رسید که می‌بینید میزان حجاب شما میزانی می‌شود برای این که به شما خشونت کنند یا نکنند، بگویند شما زن خوبی هستید یا زن بدی هستید. این‌جاست که اتفاقاً می‌گویید، خب پس من یکسره رفع خشونت می‌کنم. اگر قرار است که حجاب من مبنایی شود که در خانه تحقیر شوم یا نشوم و یا به انواع مختلف تحت خشونت قرار بگیرم یا نگیرم، خب تصمیم می‌گیرم که از خودم رفع خشونت کنم.

حالا برای این که شما بتوانید از این چرخه‌ی درماندگی، کنده شوید و بیرون بیایید، خودش روندی جداگانه است تا این که بتوانید اعتماد به نفس لازم را پیدا کنید. البته بیان و گفتنش هم خیلی سخت است، برای این که ما ایرانی‌ها خیلی عادت ندارند، به‌خصوص زنان جامعه‌ی ما که بیایند و از خشونت درباره‌ی خودشان صحبت کنند. چون وقتی درباره‌ی خودشان صحبت می‌کنند، احساس تحقیر مضاعفی می‌کنند. من فکر می‌کنم این چیزی است که ما باید در جامعه بشکنیم و بگوییم که اگر ما درباره‌ی خودمان صحبت می‌کنیم، اصلاً به معنای تحقیر نیست. بلکه نوعی شجاعت است که شما بتوانید این قدرت پیدا کنید که بگویید با من هم چه رفتاری شد.»

پوشش زنان ربطی به حکومت ندارد

از فریبا داودی مهاجر می‌پرسم که آیا هنوز با همسرش زندگی می‌کند؟ پاسخ می‌دهد: «نه من با او زندگی نمی‌کنم.» از او می‌خواهم اگر ممکن است کمی شخصی‌تر صحبت کند، تا شاید راهی باز شود برای آن دسته از کسانی که می‌خواهند تجربیات مشابه‌شان را بازگو و تجربیات خودشان را با دیگران شریک شوند.

فریبا ادامه می دهد: «ممکن است به آنها گفته شود که بی هویت هستید یا پایتان رسیده به خارج از کشور، حجابتان را برداشته اید.

شاید هم این یک نقد باشد و شاید هم نقد درستی باشد. شاید واقعاً این حرف درست است که من می بایست این شجاعت را در داخل هم پیدا می کردم. ولی خب پیدا نکردم. باید به آن اعتراف کنم که من این شجاعت را در داخل نداشتم و به شدت در هراس این موضوع بودم. ولی در اولین فضایی که پیدا کردم، این اعتراض را نخست به خودم کردم که چرا نمی توانی از خودت این تحقیر را رفع کنی؟ چرا اجازه می دهی جنسیت و زنانگی و مدل پوشش و حجاب عاملی باشد برای این که تحت خشونت قرار بگیری؟ من وقتی اولین بار به ایرلند رفتم، در هفت، هشت، ده روز اول هم آنجا روسری داشتم.

یعنی باز فکر می کردم که ممکن است توی کوچه و خیابان کسی من را ببیند و همان طور که گفتم مثلاً از من عکس بگیرد و بدهد دست نیروی انتظامی. مهم این است که شما در یک فضایی، یک دفعه می توانید خودتان بشوید. من سال های سال بود که نشسته بودم و نگاه می کردم به همین عکس های معمولی که از خودم بود؛ از بچگی و از نوجوانی ام.

از عکس هایم سؤال می کردم که من کدامیک هستم؟ آیا آن من هستم، یا اینی که الان اینجا نشسته و برای این که در نظر همه آدم خوبی باشد، تن به هر چیزی می دهد؟ من دوستانی دارم که واقعاً از ترس همین قضاوت اجتماعی، صرف نظر از عقیده شان، حجاب دارند. چون من برای هرکس با هر پوششی که انتخاب می کند احترام قائلم. ولی به نظر من زنان باید در برابر استفاده از پوشش ظاهری شان برای سرکوب خودشان، بایستند. یعنی اصلاً ظاهر زن ها ربطی به مردهای جامعه ی ما و ربطی به حکومت ما ندارد.»

خطبه های نماز جمعه در ایران برپایه شدت عمل علیه بدحجابی

متمرکز شده است

دوشنبه ۳ خرداد ۱۳۸۹ - ۲۴ می ۲۰۱۰

لس آنجلس تایمز زیرعنوان "در ایران موعظه گران نماز جمعه با تمرکز بر مسئله بد لباسی زنان سرکوبی بالقوه ای را مطرح میکنند" با توصیه ای به خانم ها که حجاب را تنگ تر و مانتو ها را گشاد تر کنند، می نویسد بنظر میرسد چرت و قیلوله چند ماهه تندروهای مذهبی در جمهوری اسلامی رو به اتمام است، چرا که دوامام جمعه سرشناس با درخواست شدت عمل علیه لباس نامناسب زنان زمینه ای بالقوه را برای بیشتر به ستوه آوردن زنان در ملاء عام بوجود می آورند.

در حقیقت دولت روزهای سه شنبه با هماهنگ ساختن موضوع و محتوای خطبه نماز جمعه با رهبران مذهبی، از پخش پیامی مشابه و یکسان در سراسر کشور مطمئن میشود.

در تهران آیت الله احمد جنتی خواستار آن شده است که شدت عمل در مورد زنان از کارمندان دولت و محصلین آغاز شود.

جنتی در مورد دانشجویان دختر میگوید می توان آنان را در صورت امتناع از مراعات نظر دولت راجع به پوشش اسلامی به کمیته های انضباطی فرستاد، و موفقیتشان را در امتحانات مشروط و منوط به انطباق با یک نظم اخلاقی ساخت.

جنتی میگوید بیمارستان ها و دیگر مراکز عمومی نیز نباید از این دقت و توجه دور بمانند.

جنتی از شورای عالی انقلاب فرهنگی که یکی از نهادهای فعال در انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ بود برای تصویب دوسال پیش برنامه عفت و حجاب اسلامی تحسین بعمل آورد، هرچند که این مصوبه اجرا نشده است.

جنتی گفت آنهایی که مانع از اجرای مصوبه شده اند باید جواب پس بدهند، و پرسید چرا هنوز مصوبه را اجرا نکرده اید؟

موعظه جنتی از رادیوی دولتی پخش میشود.

در مشهد نیز که دومین شهر بزرگ ایران است اعتراض هایی مشابه شنیده شد که آیت الله احمد علم الهدی مطرح ساخت. علم الهدی در جریان موعظه اش لباس نامناسب را به نفوذ خارجی ارتباط داد و زنان

و دختران بدحجاب را سربازان پیاده نظام آمریکا نامید. به گزارش خبرگزاری فارس او گفته است دشمنان میخواهند از طریق بدحجابی سفره دین را از زیر پای جوانان بکشند.

علم الهدی دست آخر در باره تاثیر پوشش زنان بر مردان سخن گفت. او میگوید هرگاه زن و یا دختری بدحجاب و آرایش کرده در برابر مردی جوان قرارمیگیرد و او را از مسیردین خارج میکند دشمن از این پیروزی خشنود میشود. به گفته او افراد بدحجاب دانسته و یا ندانسته درجه دشمن می جگند و او را تغذیه میکنند

بیانیه جمعی از زندانیان سیاسی زن زندان اوین در اعتراض به اعدام شیرین علم هولی

دوشنبه ۳ خرداد ۱۳۸۹ - ۲۴ می ۲۰۱۰
متن بیانیه:

بسم الحق

در رفتن جان از بدن گویند هر نایی سخن/ من خود به چشم خویشتن
دیدم که جانم می رود

آن گونه خندان و تیزپا که شیرین رفت، گویی به فتح یکی دیگر از قله‌های صعب العبور کردستان مرود، که بازگشتی از آن نیست. تپه‌های اوین در سحرگاه ۱۹ اردیبهشت بار دیگر شاهد طلوع خورشید در برابر خود و از آستانه‌ی چوبه‌های دار بود. تا این شاهد خاموش راز سر به مهر آخرین لحظات شیرین و هم قطارانش را مانند اعقابشان به سینه‌ها بسپارد تا این گونه حیات دوباره خود را به درازای تاریخ آغاز کنند.

آری، این بار هم در اوج ناباوری، قرعه‌ی اعدام به نام هم وطنان کردمان افتاد، تا بی عدالتی، عادلانه در سرزمینمان تقسیم شده باشد و پنج ستاره از آسمان ظلمت زده‌ی این خاک پر کشیدند. شیرین در حالی اعدام شد که پروسه‌ی بازجویی‌ها و دادگاهش در پی

دو سال اخیری که دربند بود به شهادت خودش غیر قانونی و آمیخته با شکنجه های روحی و جسمی هراس آوری بود و وضعیتش تا آخرین لحظات برای خود، اطرافیان و حتی وکیلش در ابهام باقی ماند. تا مدعیان عدالت به همه ابهام ها به یک باره و به شیوه خود پایان دهند. ماهیت زمامداران در سالیان دراز بذر خشم و خشونت را در نواحی کردنشین سرزمینمان افشانده و بارور کرده است. و دریغ از اراده ای در حاکمان برای شنیدن مطالبات مردم معترض کرد، حل و فصل منطقیو ایجاد فضای تفاهم و هبستگی ملی.

تصمیم گیران بی خرد و نالایقی که با زبان اعدام و شکنجه ی نورستگان کرد با مردم شان حرف می زنند. آیا نمی بایست منتظر انفجار انبار باروتی باشند که از انباشت کینه و بغض های فروخورده و دل های داغدار به وجود آمده. انفجاری که فی نفسه منطقی نیست و نخواهد بود و شکنجه های این چنین دردناک و اعدام هایی در اوج غریبی و بی خبری تسلسل باطل خون و خشونت را در منطقه تداوم خواهد بخشید. تسلسل نفرین شده ای که گسستن از آن صرفا به اراده ی حاکمان بسته است.

و دریغا که گویی در این سرزمین همه ی اهرم ها و قوانین کارکرد اصلی خود را از دست داده و به نقیض خود بدل شده اند و حبس و اعدام نه وسیله ای برای اجرای

قانون که ابزاری برای ایجاد رعب و وحشت و زهر چشم گرفتن از منتقدان و معترضان در فضای خاص سیاسی کشور بدل شده است. و تمام آن چه در این شرایط از ما بر می آید ضمن محکوم کردن این اعدام ها، هم دردی و همدلی با خانواده های این عزیزان و دوستانمان در پس این دیوارهاست. به امید آزادی

جمعی از زندانیان سیاسی زن زندان اوین
اردیبهشت ۸۹

شیوع بیماری در میان زنان

زندانی اوین

یکشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۹ - ۱۶ می ۲۰۱۰

گزارش‌های خبرنگار کلمه حاکی است که برخی از زندانیان سیاسی زن در تماس با خانواده‌های خود گفته‌اند که در همه بندهای زنان بویژه اندرزگاه چهار وضعیت بهداشت بسیار نامناسب است و حتی بیماری‌هایی از قبیل شیش و عفونت‌های زنانگی و همچنین گلو درد‌های چرکین رواج پیدا کرده است. بسیاری از این بیماری‌ها در برخی از زنان به قدری مزمن شده است که به آنتی بیوتیک‌ها نیز مقاومت پیدا کرده‌اند. چند روزی است که آب گرم نیز برای حمام کردن وجود ندارد و همه زندانیان زن با آب سرد حمام می‌کنند.

به گفته زنان زندانی مسوولین زندان نسبت به مداوای این بیماران اقدام نمی‌کنند و اعتراض‌های پی‌در پی زندانیان زن نیز تاکنون اثری نداشته است.

زندانیان زن به خاطر تغذیه نامناسب، دچار نقص سیستم ایمنی شده‌اند و به همین دلیل مرتب بیمار می‌شوند.

تعداد زیادی از زندانیان سیاسی زن بویژه زندانیان حوادث پس از انتخابات در بندهای عمومی اوین نگه‌داری می‌شود و اوضاع نامناسب بهداشتی در هفته‌های اخیر به نگرانی این خانواده‌های زندانیان سیاسی افزوده است.

تن فروشی به روایت دیگر

یکشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۹ - ۱۶ می ۲۰۱۰

[کاری از سینماگران زیرزمینی در ایران ساخته مسلم منصوری و لیلا قبادی](#)